

A Comparative Study of the Principle of Causality in multiple universes Theories and Contemporary Islamic Philosophy: Focusing on Ayatollah Misbah Yazdi's Exposition

Zahra Habibian^{✉ 1} , Mahdi Safaei Asl² 

1. Corresponding Author. Graduate (Level 3), Sisters' Seminary, Al-Zahra University, Qom, Iran. E-mail: habibian213@gmail.com
2. Department of Philosophy, Faculty of Theology, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: safaei.a@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

2025 November 11

Revised: 2026 January 28

Accepted: 2026 February 2

Published online:

Keywords:

Causality,

Multiverse,

Possible worlds,

Misbah Yazdi,

Islamic philosophy

ABSTRACT

This study investigates the principle of causality as a fundamental concept in epistemology and ontology, which faces significant challenges within multiverse theories—including possible, impossible, and parallel worlds—where causality is often reduced to mere physical or mathematical relations. While previous research has predominantly focused on Western models, this paper conducts a comparative analysis with Islamic philosophy, particularly drawing upon Ayatollah Misbah Yazdi's interpretation. His framework emphasizes presential knowledge (*al-'ilm al-huduri*), existential dependence, and a vertical causal hierarchy, addressing metaphysical shortcomings in multiverse models and reaffirming the universality of causality. By bridging Western and Islamic philosophical systems, this study aims to resolve contemporary challenges through an analytical approach.

Cite this article: Habibian, Z., Safaei Asl, M., (2024). A Comparative Study of the Principle of Causality in multiple universes Theories and Contemporary Islamic Philosophy: Focusing on Ayatollah Misbah Yazdi's Exposition *Academic Librarianship and Information Research*, 58 (), 1-20. <http://doi.org/>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/>

Publisher: University of Tehran Press

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

متن چکیده

اصل علیت، همچون اصل امتناع تناقض، از ارکان بنیادین معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است که نقض یا انکار آن‌ها، به‌ویژه در نظریه‌های چندجهانی، چالش‌هایی جدی در فهم فلسفی ایجاد کرده است. این جستار با رویکردی تحلیلی-توصیفی و تطبیقی، جایگاه اصل علیت را در دو منظومه فکری بررسی می‌کند: نخست، نظریه‌های چندجهانی در قالب جهان‌های ممکن و موازی که با تقلیل علیت به روابط فیزیکی یا ساختارهای ریاضی، از ابعاد متافیزیکی آن غفلت کرده و گاه کلیت آن را نقض کرده‌اند؛ دوم، خوانش وجود شناختی فلسفه اسلامی با محوریت آرای آیت‌الله مصباح یزدی که با تکیه بر «علم حضوری»، «ربط وجودی علل» و «سلسله طولی»، کلیت علیت را تثبیت کرده و پاسخگوی چالش‌های نظریات موازی، حبابی و کوانتومی است. این مقاله با تلفیق تحلیل‌های غربی و اسلامی، گامی نو در مطالعات تطبیقی برداشته و به واکاوی کاربردهای اصل علیت در نظریه‌های برجسته چندجهانی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها:

اصل علیت،
نقض اصل علیت،
جهان‌های ممکن،
چندجهانی،
مصباح یزدی.

استناد: حبیبیان، زهرا؛ صفائی اصل، مهدی (1404). مطالعه تطبیقی اصل علیت در نظریه جهان‌های چندگانه و فلسفه اسلامی معاصر با تکیه بر تقریر آیت‌الله مصباح یزدی. تحقیقات کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاهی، 58 (1)، 1-20.

http://doi.org/00000000000000000000000000000000

© نویسندگان.

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

1. مقدمه

اصل علیت به عنوان سنگ بنای تفکر فلسفی و پژوهش علمی، در رویارویی با تحولات اخیر در فیزیک نظری و متافیزیک معاصر با دشواری‌های بی‌مانندی مواجه گردیده است. پیدایش انگاره‌های چندجهانی در گفتمان علمی عصر حاضر، از جهان‌های موازی در مکانیک کوانتومی گرفته تا جهان‌های ممکن در منطق فلسفی، پرسش‌هایی اساسی درباره چیستی، قلمرو و اعتبار این اصل بنیادین برانگیخته است. این معضله زمانی عمیق‌تر می‌نماید که دریابیم شمار زیادی از این نظریه‌ها با فروکاستن علیت به روابط کمی و ریاضی یا الگوهای صرفاً طبیعی و فیزیکی، آن را از جایگاه متعالی‌اش در هستی‌شناسی تقلیل داده‌اند.

در این میان، فلسفه اسلامی با میراث غنی خود در تبیین علیت می‌تواند چراغ راهی برای برون‌رفت از این بن‌بست فکری باشد. تقریر آیت‌الله مصباح یزدی از اصل علیت که بر سه پایه بدهت حضوری و واقعی، پیوند ناگسستنی وجودی میان علت و معلول و ختم سلسله علل طولی استوار است؛ می‌تواند پاسخی متقن به این چالش‌ها ارائه دهد.

این پژوهش می‌کوشد با نگاهی نو، از یک سو به نقد دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه پرداخته و از سوی دیگر ظرفیت‌های فلسفه اسلامی را برای پاسخ به پرسش‌های معاصر بسنجد. این تحقیق با روش تطبیقی-تحلیلی در سه گام اصلی تحلیل انتقادی مبانی نظریه‌های چندجهانی، استخراج نظام‌مند اندیشه استاد مصباح یزدی درباره علیت و تطبیق و ارائه الگوی دو سویه برای گفتگوی این دو منظومه فکری، از سایر کاوش‌های تک بعدی به موضوع این نظریات ممتاز گردیده است.

در میان آثار فارسی مرتبط با نظریه‌های جهان‌های ممکن و چندجهانی، مقالات متعددی به بررسی دیدگاه‌های فلسفی غربی پرداخته‌اند؛ از جمله: «جهان‌های ممکن؛ بررسی دیدگاه کرییکی، پلنتینگا و لوئیس» (سعیدی‌مهر)، «آیا جهان‌های ممکن واقعیت دارند؟» (زاهدی)، «اعتبار در جهان‌های ممکن» (فلاحی و نبوی)، «جهان‌های ممکن انضمامی و نقد آن از دیدگاه حکمت متعالیه» (زالی، عالمی، قوام صفری)، «مطالعه تطبیقی جهان‌های موازی فیزیک و جهان‌های ممکن دیوید لوئیس» (پرویزی و عاشوری کیسمی)، «جهان‌های ممکن در اندیشه پلنتینگا و نسبت آن با مفهوم نفس‌الامر در فلسفه اسلامی» (زالی، عالمی، قوام صفری)، «وابستگی نظریه‌های چندجهانی به افق مفهومی نظریه‌پردازان» (فتحعلیان و کیا شمشکی) و «تک‌جهانی یا چندجهانی از نظر برخی اندیشمندان مسلمان متقدم» (سبحانی و گلشنی).

با وجود تنوع موضوعی، تمرکز این آثار عمدتاً بر تحلیل نظریه‌های غربی و تطبیق محدود آن‌هاست و اصل علیت و امتناع تناقض به صورت مسئله‌محور و در نسبت با فلسفه اسلامی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در منابع لاتین نیز تمرکز اصلی بر تحلیل نظریه‌های چندجهانی و سنجش اصل علیت در اندیشه فیلسوفانی چون لایبنیتس در چارچوب جهان‌های ممکن بوده است. از این‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر تطبیق فلسفه اسلامی و نظریه‌های چندجهانی، واجد نوآوری و ضرورت علمی است.

2. چارچوب مفهومی

2.1. تقابل نظریه‌های جهان‌های ممکن و ناممکن با نظریه‌های چندجهانی فیزیکی

نظریه‌های جهان‌های ممکن و ناممکن عمدتاً در قلمرو فلسفه تحلیلی، منطق و متافیزیک مطرح شده‌اند؛ در حالی که نظریه‌های چندجهانی در فیزیک نظری، مکانیک کوانتومی و کیهان‌شناسی توسعه یافته‌اند. با اینکه هر دو رویکرد به تکرر هستی اشاره دارند، تفاوت‌های بنیادینی از حیث روش‌شناسی، هستی‌شناسی و کاربردهای تحلیلی میان آن‌ها وجود دارد. نظریه‌های جهان‌های ممکن که ریشه در اندیشه‌های لایبنیتس دارد، به تحلیل مفاهیم ضرورت، امکان و اختیار پرداخته، در حالی که نظریه‌های چندجهانی

مانند جهان‌های موازی، حبابی و کوانتومی مبتنی بر مدل‌های ریاضی و فیزیکی بنا نهاده شده‌اند. (زاهدی، ۱۳۸۴: ص ۱۰؛ Carroll, 2010: pp. 203–207؛ Leibniz, 1988: p. 416)

2.1.1.1. خاستگاه نظریه جهان‌های ممکن

اصطلاح «جهان‌های ممکن» نخستین بار در آثار گوتفرید ویلهلم لایبنیتس مطرح شد. او با تمایز میان «حقایق عقلی»^۱ و «حقایق واقع»^۲، جهان‌های ممکن را ساختارهایی می‌دانست که در آن‌ها حقایق منطقی همواره صادق‌اند، اما وقوع رویدادهای تجربی در آن‌ها ضروری نیست. (Leibniz, *Monadology*, pp. 32, 36) اصل «دلیل کافی»^۳ در تبیین جهان‌های ممکن نقش بنیادین دارد؛ طبق آن، هیچ چیز بدون علتی کافی وجود ندارد و خداوند از میان تمام حالات ممکن، بهترین را برای فعلیت انتخاب کرده است. (Leibniz, 1988: p. 36؛ زاهدی، ۱۳۸۴: ص ۱۰)

2.1.1.2. تداوم نظریه در فلسفه معاصر و رویکردهای متفکران

نظریه جهان‌های ممکن در قرن بیستم در قالب منطق موجهات، معناشناسی زبان و فلسفه ذهن گسترش یافت. از جمله مهم‌ترین تقریرها می‌توان به دیدگاه‌های کریپکی، لوئیس، پلانتینگا، پریست، استالناکر و رشر اشاره کرد:

سول کریپکی در کتاب «نام‌گذاری^۴ و ضرورت^۵» جهان‌های ممکن را وضعیت‌های انتزاعی و ابزارهای نمادین برای تحلیل معناشناختی مفاهیم ضرورت و امکان می‌داند. او از اصطلاح «وضعیت‌های خلاف‌واقع» استفاده می‌کند تا از سوءبرداشت‌های متافیزیکی جلوگیری کند و تأکید دارد این جهان‌ها تحقق فیزیکی ندارند. (Kripke, 1980: pp. 18, 44, 156–157)

دیوید لوئیس با رویکرد واقع‌گرایانه افراطی، جهان‌های ممکن را موجوداتی بالفعل و مستقل می‌داند که از منظر ساکنان هر جهان، فعلیت ویژه خود را دارند. روابط علی در هر جهان به‌طور مستقل معتبرند. نظریه همزادها نیز در همین چارچوب شکل گرفته است (Lewis, 1973: pp. 55–60؛ Lewis, 1986: pp. 2–8)

الوین پلانتینگا جهان‌های ممکن را ساختارهای جامع و انتزاعی می‌داند که وجود اشیاء در آن‌ها مشروط به فعلیت است. او تأکید دارد تحویل مفاهیم موجه به جهان‌های ممکن موجب دور معرفتی می‌شود و با نقد دیدگاه لوئیس، رویکرد انتزاعی‌تری اتخاذ می‌کند. (Plantinga, 1974: pp. 74–82؛ Plantinga, 2011: pp. 124–130؛ ibid: pp. 165–172)

گراهام پریست در کتاب «در تضاد»^۶ با تکیه بر منطق پاراکسنسنت، به وجود جهان‌های ناممکن اشاره می‌کند. در این جهان‌ها، علل متناقض می‌توانند وجود داشته باشند، بدون آن که سیستم منطقی فروپاشد. (Priest, 2006: pp. 88–95؛ (Non-Being, pp. 142–150 (Towards

1 Necessary Truths

2 Contingent Truths

3 Principle of Sufficient Reason

4 Counterpart Theory

5 Naming and Necessity

6 In Contradiction

رابرت استالناکر در کتاب «راه‌هایی که یک جهان می‌تواند داشته باشد»^۱ جهان‌های ممکن را وضعیت‌هایی انتزاعی و زبانی می‌داند که برخلاف دیدگاه لوئیس، فعلیت ندارند و صرفاً ابزارهایی تحلیلی‌اند. (Stalnaker, 2003: pp. 25–30, 35)

نیکولاس رشر نیز تأکید می‌کند که جهان‌های ممکن گرچه در فلسفه تحلیلی پرکاربردند؛ اما برای اثبات وجود متافیزیکی آن‌ها نیاز به توجیه بیشتری وجود دارد. (Rescher, 1999, p.403)

2.1.3. نظریه‌های چندجهانی فیزیکی

در فیزیک نظری، مفهوم «چندجهانی» با عناوینی چون مولتی ورس^۲، جهان‌های حبابی، موازی و کوانتومی شناخته می‌شود. این نظریه‌ها عمدتاً بر پایه مدل‌های ریاضیاتی و فرمول‌های میدان کوانتومی بنا شده‌اند. خاستگاه مفهومی آن‌ها به مناظره تاریخی بولتزمن و زرمelo در سال 1895 بازمی‌گردد. (Carroll, 2010: pp. 203–207)

نظریه جهان‌های حبابی که توسط بریان گرین معرفی شده است؛ با تأکید بر تورم ابدی، جهان‌ها را به صورت حباب‌هایی مستقل در فضای در حال انبساط توصیف می‌کند؛ (Guth, 2007: p. 680) هر حباب ممکن است بدون امکان ارتباط یا انتقال اطلاعات دارای قوانین فیزیکی متفاوتی باشد. این نظریه بیان می‌کند که در فضای در حال تورم، جهان‌های مستقلی با قوانین فیزیکی خاص خود به وجود می‌آیند. ویژگی‌های این جهان‌ها عبارت‌اند از: استقلال کامل فیزیکی، تفاوت در ثابت‌های بنیادی و عدم امکان تبادل اطلاعات میان آن‌ها. (Greene, 2011, pp. 145–152; Vilenkin, 2006, pp.95–89)

مدل جهان‌های خودتکثیر کوانتومی توسط هاوکینگ و ملودینو در «طرح بزرگ»^۳ با ترکیب نسبیت عام و مکانیک کوانتومی، فرآیند پیدایش حباب‌های جدید فضا-زمانی را از نوسانات خلأ پیشنهاد می‌کند و هریک می‌توانند ویژگی‌های فیزیکی متمایزی داشته باشند. (Birrell & Davies, 1982: p. 147; Hawking & Mlodinow, 2010: pp. 136–138)

تفسیر چندجهانی کوانتومی ریشه در نظریه اورت دارد. این نظریه بیان می‌کند که هر اندازه‌گیری کوانتومی منجر به انشعاب جهان به شاخه‌هایی مستقل با سیر علی خاص خود می‌شود. (Everett III, 1957؛ Carroll, 2019: pp. 203–207؛ DeWitt, 1970؛ 220) با این حال، مشاهدات تجربی نشان داده‌اند که به‌رغم مسیرهای متفاوت، بسیاری از این جهان‌ها از قوانین بنیادین مشابهی پیروی می‌کنند. این هماهنگی پرسش‌هایی اساسی درباره وحدت قوانین و مفهوم علیت در سطح چندجهانی پدید می‌آورد. (Deutsch, 1997: pp. 215)

نظریه جهان‌های ریاضی ویلنکین نیز با فرض پیدایش جهان‌ها از «هیچ‌چیز ریاضیاتی»، اصل علیت سنتی را به چالش کشیده و فاقد تبیین برای شرایط اولیه خلأ است. (Vilenkin, 2006: pp. 8–9؛ Tegmark, 2014: pp. 150–155)

2.2. جایگاه اصل علیت در نظریه‌های جهان‌های ممکن، ناممکن و چندجهانی فیزیکی

1 Ways a World Might Be

2 Multiverse

3 The Grand Design

با توجه به تنوع رویکرد و روش در مبنای نظریات چند جهانی، با تنوع جایگاه اصل علیت در این نظریات مواجه هستیم که در سه طیف تلاقی انتزاعی-ریاضی، فیزیکی کوانتومی و تقلیل‌گرایی تجربی قابل تحلیل است؛

2.2.1. تلاقی انتزاعی و ریاضی علیت در برخی نظریات جهان‌های ممکن و ناممکن و ریاضی

مفهوم علیت در نظریه‌های جهان‌های ممکن و ناممکن اغلب در بستری انتزاعی، منطقی و ریاضیاتی تبیین می‌شود. در این منظومه، لایب‌نیتس رابطه علیت را با ضرورت متافیزیکی گره می‌زند؛ به گونه‌ای که هر علت، معلول خود را به شکلی اجتناب‌ناپذیر ایجاد می‌کند و این پیوند را نتیجه اراده الهی در تحقق بهترین جهان ممکن می‌داند. (Monadology, p. 32) این ساختار نه تنها از تجربه نشئت نمی‌گیرد بلکه مبتنی بر نظام عقلانی بهینه‌ای است که به اصولی چون اصل امتناع تناقض وفادار است؛ نقض این اصول، تحقق آن جهان را از حیث منطقی ناممکن می‌سازد. (Theodicy, p. 8)

در نظام لایب‌نیتسی، اصل دلیل کافی بنیان استدلال علی است: هر معلول باید مستند به علتی باشد که وجود آن را موجه سازد و فقدان چنین دلیلی، وجود معلول را محال می‌سازد؛ (Monadology, p.36) حتی انتخاب خداوند میان جهان‌های ممکن نیز تابع این اصل است؛ بدین معنا که تنها جهانی تحقق می‌یابد که بیشترین تنوع را با کمترین شر ممکن داشته باشد. با وجود این انسجام عقلانی، محدودیت‌های جبرگرایانه این نگاه و مسئله شر همچنان محل نقد فلسفی‌اند. (Theodicy, pp. 20-21)

در خوانش پلنتینگا از اصل علیت، روابط علی نوعی ضرورت مشروط تلقی می‌شوند که در جهان‌های ممکن دارای قوانین طبیعی مشابه، قابل تحقق‌اند. (Plantinga, 1974, pp. 74-82) او نشان می‌دهد که این روابط در سطح هستی، تابع اراده الهی در خلق جهان‌هایی متفاوت از حیث نسبت میان اختیار انسان و نتایج اعمال‌اند. (ibid: pp. 165-172) بدین سان، پلنتینگا سعی دارد وجود ضرور را با حفظ اصل علیت، در چهارچوبی الهیاتی توجیه کند. (Plantinga, 2011, pp. 124-130)

گراهام پریست در چارچوب منطق پاراکانسنت¹ با عبور از منطق کلاسیک، امکانی برای تحلیل روابط علی در جهان‌های ناممکن ارائه می‌دهد. (Priest, 2006, p.45) در این نگاه، تناقض لزوماً به فروپاشی نظام منطق نمی‌انجامد و علل متناقض می‌توانند در جهان‌هایی ناممکن وجود داشته باشند. (Priest, 1997, p.224) این دیدگاه، در برابر اصل انفجار منطق سنتی، امکانی پارادوکسیکال برای روابط علی مطرح می‌کند که در دانشنامه فلسفه استنفورد نیز با عنوان «دیالکتیسم»² مورد اشاره قرار گرفته است.

در مقابل، **رابرت استالناکر** با تأکید بر امکان‌پذیری منطقی، معتقد است که رابطه علی تنها در جهان‌هایی معتبر است که با قوانین منطق سازگار باشند. (Stalnaker, 2023, pp. 25-30) از نظر او، رابطه $A \rightarrow B$ زمانی علی تلقی می‌شود که ضرورت آن در تمامی جهان‌های ممکن عقلانی محرز باشد. تفاوت نگاه او با پریست در آن است که تناقض را مانعی بنیادین برای تحقق علیت می‌داند، (ibid: p.35) درحالی که پریست، تناقض‌های واقعی را بخشی از سیستم تحلیلی خود می‌پندارد.

در نظریه جهان‌های ریاضی نیز، چالش‌های علیت به گونه‌ای دیگر پدیدار می‌شوند. خلق جهان‌ها از «هیچ ریاضیاتی»، امکان تبیین علی را به شدت تضعیف می‌کند. (Vilenkin, 2006. P.8) به خصوص آن که این مدل نیازمند شرایط اولیه‌ای مانند ثابت‌های فیزیکی است که خود فاقد تبیین علی‌اند. (Vilenkin, 2006, p. 9)

1 Paraconsistent Logic

2 Dialetheism

نتیجه آنکه، اگرچه مدل ریاضیاتی از جهان‌های ممکن ظرفیت بازنمایی نظری را دارد، اما در سطح تبیین علیت، با خلأ تفسیر فلسفی مواجه است.

2.2.2. تلاقی فیزیکی علیت در جهان‌های موازی و کوانتومی

در بستر **نظریه‌های چندجهانی فیزیکی**، مفهوم علیت با مسائل عینی، ساختاری و تجربی روبه‌روست. دیوید لوئیس با رویکرد واقع‌گرایی موجهاتی، جهان‌های ممکن را موجوداتی عینی و مستقل از ادراک انسان معرفی می‌کند. (Lewis, 1986, pp. 2-5) به باور او، هر وضعیت ممکن که قابل تصور باشد، در یکی از این جهان‌ها بالفعل محقق شده است. تفاوت این جهان‌ها نه در اصل وجود؛ بلکه در ساختارهای علی و روابط مکانی رویدادهاست. (ibid: pp. 7-8)

در این نگاه، علیت رابطه‌ای ضروری میان رویدادهاست که در همه جهان‌های ممکن با حفظ هویت پدیده‌ها برقرار است؛ حتی اگر قوانین فیزیکی متفاوت باشند، ماهیت رابطه علی حفظ می‌شود. (Lewis, 1973, pp. 55-60) این تلقی، علیت را از وابستگی به شرایط خاص جهان ما جدا کرده و در قالب الگویی فرامکانی و فرازمانی بازتعریف می‌نماید.

در چارچوب **نظریه تورم ابدی** که توسط بریان گرین ارائه شده، جهان‌های حبابی به‌عنوان واحدهای کاملاً مستقل با ثابت‌های فیزیکی متفاوت معرفی می‌شوند. (Greene, 2011, pp. 123-125) این جهان‌ها در فضایی در حال انبساط نمایی شکل می‌گیرند و به دلیل نرخ بالای تورم، هیچ ارتباط علی میان آنها ممکن نیست. این استقلال کامل، اصل علت مشترک را نقض می‌کند. (ibid: p. 147) و تبیین علل شکل‌گیری هر حباب نیز فاقد پایه نظری مشخص است. (ibid: pp. 147-148) بدین ترتیب، علیت نه تنها جهانی نیست، بلکه در سطح نظری نیز دچار گسست‌های بنیادی است.

در **نظریه کوانتومی چندجهانی**، چالش‌های علیت جنبه‌ای دیگر دارند. تفسیر اورت و شرح‌های متأخر آن توسط شان کارول بیان می‌کند که هر اندازه‌گیری کوانتومی منجر به انشعاب واقعیت و ظهور جهان‌های موازی با تاریخچه علی مستقل می‌شود. (Carroll, 2019, pp. 203-207)؛ Everett III, 1957 با وجود استقلال مسیرهای علی، هماهنگی قوانین فیزیکی میان همه این جهان‌ها، مسئله وحدت علی در میان کثرت هستی را مطرح می‌کند. (Deutsch, 1997, pp. 112-115) این وضعیت، پرسشی جدی در باب منشأ هم‌ارزی قوانین فیزیک در همه شاخه‌های انشعابی به وجود می‌آورد؛ پرسشی که هنوز در چارچوب مکانیک کوانتومی پاسخی نیافته است.

افزون بر این، **نظریه‌های خلأ کوانتومی**، همچون آنچه در آثار هاوکینگ و ملودینو مطرح شده، فرآیند پیدایش جهان‌ها را بدون تبیین علی مشخص معرفی می‌کنند. (Hawking & Mlodinow, 2010, pp. 136-138) مسئله عدم تعیین علت انشعاب و نبود مکانیسم انتخاب در میان حالت‌های کوانتومی، موجب ناسازگاری با اصل علیت کلاسیک می‌شود. (Carroll, 2010. P. 204) آزمایش‌های انتخاب تأخیری (مانند دیدگاه جان ویلر)، نشان می‌دهند که تأثیر ناظر بر گذشته نیز محتمل است؛ امری که با علیت سنتی در تضاد است.

در مدل دویچ از تفسیر چندجهانی، نظریه همزادها¹ نوعی «علیت موازی» معرفی می‌کند که در آن هر جهان دارای زنجیره علی مستقل اما مشابه با دیگر جهان‌هاست. (Deutsch, 1997, p. 113) با این حال، فقدان تبیین علی برای وحدت قوانین فیزیکی در میان همه جهان‌های موازی، چالشی بنیادی برای نظریه همزادها ایجاد می‌کند. اگرچه در هر جهان، مسیر علی مستقل تعریف شده، اما تمامی این جهان‌ها از قوانین بنیادین یکسانی همچون ثابت پلانک، معادلات ماکسول یا اصول نظریه میدان کوانتومی

تبعیت می‌کنند. (Deutsch, 1997, p. 114) این هماهنگی در کثرت هستی، خود مستلزم علتی فراگیر یا سازوکار تبیینی بیرون از چارچوب کوانتومی متعارف است؛ پرسشی که در خود نظریه بی‌پاسخ مانده است.

از منظر فلسفی، این خلأ تبیین علی نشان می‌دهد که علیت در سطح چندجهانی، نه تنها مسئله‌ای تجربی، بلکه مفهومی بنیادی و هستی‌شناختی است که نیازمند بازخوانی نظری است. برخی فیزیک‌دانان، مانند لئونارد ساسکیند، در کتاب «چشم‌انداز کیهانی»^۱، پیشنهاد کرده‌اند که نظریه ریسمان^۲ ممکن است چارچوبی نظری برای توضیح وحدت قوانین فیزیکی در میان جهان‌های مختلف فراهم کند؛ (Susskind, 2005, pp. 123-147) اما حتی این الگو نیز نتوانسته است پاسخ قانع‌کننده‌ای در باب منشأ مشترک علیت یا ساختارهای پایدار قوانین ارائه کند و خود مستلزم مفروضات فلسفی و ریاضی پیچیده‌تری است.

2.2.3. تقلیل‌گرایی علیتی و ضرورت تجربی

در نظریه‌های جهان‌های ممکن، پرسش از اصل علیت نه تنها جنبه متافیزیکی دارد؛ بلکه در قالب تحلیل‌های زبان‌شناختی و منطقی نیز مورد واکاوی قرار گرفته است. در این زمینه، سول کریپکی در کتاب نامگذاری و ضرورت رویکردی تقلیل‌گرایانه اتخاذ می‌کند؛ او علیت را نه امری پیشینی و ضروری، بلکه وابسته به تجربه و قوانین طبیعی موجود در هر جهان می‌داند.

وی تأکید دارد که جهان‌های ممکن صرفاً «حالت‌های فرضی» هستند، نه موجوداتی بالفعل یا فیزیکی. (Kripke, 1980: p. 44) از نظر او، گزاره‌های ضروری مانند « $4=2+2$ » در تمام جهان‌های ممکن صادق‌اند؛ اما گزاره‌هایی مانند «باران می‌بارد» تنها در برخی جهان‌ها اعتبار دارند. به همین دلیل، کریپکی علیت را به عنوان رابطه‌ای تجربی در نظر می‌گیرد که وابسته به قوانین طبیعی خاص هر جهان است، نه یک رابطه مفهومی یا ضروری پیشینی. (ibid: p. 35)

وی همچنین تمایز روشنی میان دو نوع ضرورت قائل می‌شود.

1. ضرورت منطقی: مبتنی بر عدم تناقض گزاره‌ها

2. ضرورت متافیزیکی: ناشی از ساختار عینی جهان.

بر اساس همین تمایز، کریپکی روابط علی مانند «آتش موجب گرمی می‌شود» را ناشی از ساختار قانون‌مند طبیعت می‌داند، نه از تحلیل مفهومی صرف. (ibid: pp. 156–157) در نگاه او، این رابطه تنها در جهان‌هایی معتبر است که قوانین طبیعی مشابه جهان ما را دارند؛ در جهان‌هایی با قوانین فیزیکی متفاوت، ممکن است روابط علی کاملاً دگرگون شوند. (ibid: p. 164)

این تلقی از علیت، برخاسته از ذات‌گرایی کریپکی درباره نام‌گذاری و ساختار وجودی اشیاء است؛ یعنی اشیاء دارای ماهیت‌هایی هستند که در تحلیل روابط میان آن‌ها، باید به تجربه و قانون طبیعی مراجعه کرد، نه فقط به چارچوب‌های منطقی و مفهومی. بدین‌سان، کریپکی ضمن حفظ ابزار تحلیل منطقی در نظریه جهان‌های ممکن، برداشت رایج از علیت به عنوان رابطه ضروری را به سود یک تبیین تجربی و قانون‌مند تقلیل می‌دهد.

بدین‌سان، علی‌رغم توسعه وسیع نظریه‌های چندجهانی در بستر فیزیک و فلسفه تحلیلی، مفهوم علیت همچنان در نقطه‌ای از تقاطع پرسش‌های معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و منطقی قرار دارد؛ تقاطعی که تبیین دقیق آن، مستلزم بهره‌گیری از سنت‌های فلسفی عمیق‌تری، همچون فلسفه اسلامی معاصر و تقریر متافیزیکی علیت در آثار آیت‌الله مصباح یزدی خواهد بود.

1 The Cosmic Landscape

2 String Theory

2.3. مبانی فلسفی اسلامی

اصل علیت یکی از بنیادی‌ترین اصول فلسفه کلاسیک و اسلامی است که در تقریر متفکران مسلمان، به‌ویژه حکمای مشائی و صدرایی، به‌عنوان قضیه‌ای بدیهی، تحلیلی و غیرقابل انکار تلقی شده است. در این بخش، سه مبنای کلیدی از تبیین‌های آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه که در تطبیق با چالش‌های علیت موردتوجه است ارائه خواهد شد.

2.3.1. بداهت علیت

اصل علیت یکی از قضایای بنیادی و بدیهی در فلسفه اسلامی است که جایگاه آن، از مکاتب مشائی تا حکمت متعالیه، همواره به‌عنوان پایه استدلال‌های فلسفی حفظ شده است.

2.3.1.1. اصل علیت در سیر فلسفه اسلامی، از بداهت منطقی تا تفسیر هستی‌شناختی

در نگاه ابن‌سینا، این اصل از قضایای اولی محسوب می‌شود؛ زیرا تصور معلول، مستلزم تصور علت است و تصدیق آن بی‌نیاز از برهان است. تقریر وی مبتنی بر حمل اولی ذاتی و اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول است؛ به‌گونه‌ای که احتیاج به علت، در مفهوم معلول مستتر است و با تصور آن، تصدیق ضرورتاً حاصل می‌گردد. (سربخشی، ۱۴۰۲، ص ۴۱)

در دستگاه حکمت متعالیه، ملاصدرا نه تنها اصل علیت را بدیهی می‌داند، بلکه آن را بر اساس مبانی هستی‌شناختی نظیر اصالت وجود، حرکت جوهری و تشکیک وجود، تفسیر می‌کند. در این تقریر، علیت صرفاً رابطه‌ای مفهومی یا منطقی نیست، بلکه نحوه‌ای از وجود است؛ رابطه‌ی علی، عین واقعیت وجودی معلول تلقی می‌شود و از این‌رو، تشکیک وجود به‌عنوان بستر تبیین آن معرفی می‌گردد (بابایی، ۱۳۹۷، ص ۸۵)

علامه طباطبایی نیز اصل علیت را از جمله قضایای اولی و بدیهی فلسفه اسلامی می‌داند. با این حال، در تبیین صدق آن، بیشتر بر مبنای تطابق مفاهیم با واقع خارجی تأکید دارد. به‌زعم ایشان، مفهوم «احتیاج معلول به علت» تنها زمانی صادق تلقی می‌شود که از مصادیق خارجی حکایت کند؛ این تفسیر اگرچه در ساختار منطقی منسجم است، اما موجب تقلیل فلسفی هستی‌مفاهیم می‌شود. (صفرنیا، ۱۴۰۲، ص ۸۸)

2.3.1.2. نوآوری معرفت‌شناختی در تبیین بداهت و صدق اصل علیت در نظریه استاد مصباح یزدی

در بازخوانی معرفت‌شناسانه اصل علیت، استاد مصباح یزدی با تکیه بر نظریه علم حضوری و تحلیل مفاهیم فلسفی، تقریری عرضه می‌کند که از سه حیث قابل توجه است: از حیث مفهومی، تحلیلی؛ از حیث معرفتی، بدیهی؛ و از حیث هستی‌شناختی، متکی بر وابستگی وجودی معلول است. نقطه عزیمت این نظریه، نقد کفایت تقریرهای مشائی و علامه طباطبایی در تبیین صدق و تحلیل اصل علیت و بداهت ذاتی آن است.

در این دیدگاه، قضیه «هر معلولی محتاج به علت است» از نوع قضایای تحلیلی فلسفی تلقی می‌شود؛ به این معنا که محمول «احتیاج» در ذات مفهومی موضوع «معلول» مندرج است و نفس، با علم حضوری، این وابستگی وجودی را بی‌واسطه درک می‌کند. تصور معلول، تنها زمانی معنا دارد که فقر وجودی آن درک شده باشد؛ و این احتیاج، نه از سنخ ماهیت انتزاعی، بلکه از سنخ وابستگی وجودی در ادراک حضوری است. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ ق، ص ۳۸۹؛ نور علی‌زاده و درویشی، ۱۴۰۲، ص ۱۹۴)

استاد مصباح تصریح می‌کند که ساختار قضایای اولی فلسفی، نه تنها تحلیلی‌اند؛ بلکه مفاهیم تشکیل‌دهنده آن‌ها از سنخ معقولات ثانیه فلسفی هستند که منشأشان علم حضوری، ادراکات حصولی یا تجربه‌گرایانه است. این تمایز، نظریه ایشان را از تقریر علامه

طباطبایی متمایز می‌سازد؛ چراکه در دیدگاه علامه، صدق قضایای اولی با تطابق مفاهیم با واقع خارجی احراز می‌شود، درحالی‌که استاد مصباح، صدق را حاصل اشراف حضوری به نحوه حکایت مفاهیم از واقعیت می‌داند. (همان، ۱۴۰۲، ص ۹۰؛ حسن‌زاد یوسفی و داوود حسینی، ۱۴۰۱، صص ۱۱۷-۱۲۴)

در این ساختار، بدهت اصل علیت حاصل علم حضوری به رابطه وابستگی وجودی میان دو موجود است. نفس، به‌صورت حضوری، هم خود را می‌یابد و هم افعال و آثار خود را که معلول‌اند؛ و چون معلولیت، عین وجود این افعال است، احتیاج و وابستگی نه با واسطه دلیل، بلکه با شهود حضوری ادراک می‌شود. (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۶۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۵۱)

این دیدگاه، با طراحی ساختار هفت مرحله‌ای علم حضوری، نشان می‌دهد که مفاهیم فلسفی چون «احتیاج»، «علت»، «معلول» و «فقر وجودی»، نه از طریق تجربه، بلکه از طریق اشراف حضوری به واقعیت هستی در ذهن شکل می‌گیرند و سپس به علم حصولی و قضایای تحلیلی منتقل می‌شوند. (حسن‌زاد یوسفی و داوود حسینی، ۱۴۰۱، صص ۱۱۷-۱۲۴)

2.3.2. ربط وجودی

با توجه به این‌که اصل علیت در فلسفه اسلامی قضیه‌ای اولی و بدیهی است. این بدهت در نگاه بوعلی در اتحاد مفهومی معلول و علت تبلور دارد که تصدیق آن بی‌نیاز از برهان است؛ اما در حکمت متعالیه، علیت از سطح مفهوم فراتر رفته و به‌مثابه نحوه‌ای از وجود تحلیل می‌شود؛ معلول در این دستگاه، دارای وجود رابط است، یعنی عین وابستگی به علت (بابایی، ۱۳۹۷، ص ۸۵؛ میر جعفری و فیاضی، ۱۴۰۲، ص ۱۰).

علامه طباطبایی با حفظ بدهت اصل علیت، بر تطابق مفاهیم با واقع خارجی تأکید دارد؛ به‌زعم ایشان، صدق قضایای اولی تنها زمانی موجه است که از مصادیق واقعی حکایت کنند. (صفرنیا، ۱۴۰۲، ص ۸۸) این تفسیر علی‌رغم انسجام منطقی، موجب تقلیل هستی‌شناختی مفاهیم فلسفی می‌شود.

در این میان، علامه مصباح یزدی رویکردی معرفت‌شناختی به اصل علیت ارائه می‌دهد. ایشان صدق قضایای اولی را نه حاصل تطابق مفاهیم با خارج، بلکه ناشی از علم حضوری به حاکمی، محکی و حکایت می‌داند. (خان‌بیگی، ۱۴۰۲، ص ۱۶) به باور وی، قضایای اولی مانند «هر معلولی به علتی نیاز دارد»، بر پایه اشراف حضوری به نحوه حکایت ذهنی صدق می‌یابد، نه از طریق تجربه یا تحلیل مفهومی صرف. این نگاه، مبنای جدیدی برای تحلیل منطقی و هستی‌شناختی اصل علیت فراهم می‌آورد که هم دقت معرفت‌شناسی را حفظ می‌کند و هم ربط وجودی علت و معلول را از سطح صرف گزاره به سطح ادراک حضوری ارتقا می‌دهد. (همان، ص ۱۸)

بر مبنای این نظریه، نه‌تنها دقت معرفت‌شناسی را حفظ می‌شود؛ بلکه برخلاف چرخش فلسفه غرب از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی صرف که از فلسفه کانت آغاز شد و در آن، فاعل شناسا به‌عنوان تنها مرجع شناخت تلقی شد و واقعیت ماورای آن به‌تدریج محو گردید؛ تلاش می‌کند تا واقعیت معرفتی ماورای فاعل شناسا را نیز تثبیت کند. این تثبیت، ظرفیت تطبیق با نظریه‌های نوین مانند جهان‌های چندگانه را فراهم می‌سازد؛ نظریه‌هایی که در آن‌ها، واقعیت‌های متعدد و هم‌زمان، بر اساس ساختارهای ذهنی یا تابع موج جهانی تفسیر می‌شوند. (عزیزیان مصلح و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۹۴؛ حسن‌زاد یوسفی و حسینی، ۱۳۹۲، صص ۱۱۷-۱۲۴)

3. سلسله طولی علل

ازجمله مباحثی که ظرفیت تطبیق با چالش علیت در نظریات جهان‌های چندگانه دارند مبحث سلسله طولی علل است که در سه حیطه پیشینه‌شناسی، فاعلیت واحد و ویژگی‌های آن و تبیین نخستین علت از منظر استاد مصباح قابل بررسی است.

3.1. جایگاه سلسله طولی علل در حکمت اسلامی

در فلسفه اسلامی، به‌ویژه حکمت مشاء و متعالیه، جهان هستی بر اساس سلسله‌ای طولی از علل تبیین می‌شود که در آن، واجب‌الوجود به‌عنوان علت نخستین، عقل اول را ایجاد می‌کند و هر عقل بعدی به‌واسطه عقل پیشین ظهور می‌یابد. (طباطبایی، ۱۴۰۲: ۸۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۷: ۲۳)

استاد مصباح در تعلیقه بر «نهایه الحکمه» تأکید می‌کند که این تسلسل علی، به شرط حفظ تناسب وجودی، قابل پذیرش است؛ (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۲۷۲) اما نکته مهم‌تر از نظر ایشان این است که صدور معلول‌های متعدد تنها در صورتی از یک علت ممکن است که آن علت واجد کمالات متنوع باشد؛ این نکته در ادامه، فاعلیت الهی را از دایره شمول قاعده الواحد خارج می‌کند.

3.2. فاعلیت واحد و ویژگی‌های آن

در حکمت متعالیه، فاعلیت خداوند بالتجلی دانسته می‌شود؛ یعنی صدور فعل از ذات بدون نیاز به قصد زائد یا توجه بیرونی. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۳: ۶۷) علامه طباطبایی نیز فاعلیت الهی را مبتنی بر علم اجمالی با کشف تفصیلی می‌داند و جهان را تجلی ذات حق معرفی می‌کند؛ (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۶۸) اما استاد مصباح یزدی نقد می‌کند که اطلاق قاعده الواحد بر خداوند، در صورتی قابل دفاع است که خدا تنها دارای یک سنخ کمال باشد؛ درحالی که ذات الهی در عین بساطت، واجد تمام کمالات وجودی است؛ (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۹۲) بنابراین، برخلاف دیدگاه علامه، از نظر استاد مصباح، صدور کثرت از خداوند نه تنها ممکن است؛ بلکه ضروری است.

3.3. تبیین نخستین علت در دستگاه استاد مصباح

استاد مصباح، برخلاف برخی فلاسفه که عقل اول را صادر نخستین می‌دانند، معتقد است باید بین بساطت در ذات و بساطت در سنخ کمالات تفاوت قائل شد. وی تصریح دارد: ازجایی که ذات خداوند بسیط است این قاعده مجرای ذات الهی واقع نشده و واجب‌تعالی در عین بساطت، واجد کمال‌های بسیاری به صورت جمعی و وحدانی است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۲۷۳) به عبارت دیگر، از منظر ایشان، خدای متعال همان علت نخستین و بسیطی است که می‌تواند مستقیماً کثرات را بیافریند، بدون نیاز به واسطه‌های طولی مثل عقل اول یا عقل دوم نیازمند باشد.

4. تحلیل تطبیقی

تحلیل علیت در نظریه‌های جهان‌های ممکن و چندجهانی نشان می‌دهد که این اصل در قالب‌های انتزاعی، منطقی و تجربی با چالش‌های جدی مواجه شده است. مدل لایب‌نیتس و پلنتینگا از ضرورت متافیزیکی و مشروط دفاع می‌کنند؛ اما دیدگاه‌های پریست، استالناکر و کریپکی آن را یا متناقض‌پذیر یا وابسته به تجربه تقلیل می‌دهند. در نظریه‌های چندجهانی مانند تورم ابدی، خلأ کوانتومی و همزادهای دویچ، فقدان ارتباط علی، نبود مکانیسم انتخاب و وحدت قوانین فیزیکی، انسجام علی را تضعیف کرده‌اند. این خلأ تبیینی نشان می‌دهد که علیت در سطح هستی‌شناختی همچنان نیازمند بازخوانی فلسفی بنیادین است.

در نظریه‌های بررسی‌شده، اصل علیت در سطوح مختلف زیر فشار قرار گرفته است:

نظریه یا دیدگاه	ماهیت چالش	نوع چالش واردشده به اصل علیت
منطق پاراکانسنت پریست	منطقی-فلسفی	پذیرش علل متناقض در جهان‌های ناممکن

جهان‌های ریاضیاتی ویلنکین	هستی‌شناختی	پیدایش جهان بدون علت و ثابت‌های فاقد تبیین
نظریهٔ خلأ کوانتومی (هاوکینگ و کارول)	فیزیکی-تجربی	نبود مکانیسم علی برای انشعاب واقعیت
تورم ابدی و جهان‌های حبابی	ساختاری-تجربی	نقض ارتباط علی و علت مشترک
تقلیل‌گرایی کریپکی	معرفت‌شناختی	فرو کاهش علیت به رابطه‌ی تجربی
نظریهٔ همزادهای دویچ	فلسفی-ریاضیاتی	فقدان تبیین برای منشأ مشترک قوانین علی

علیت در این نظریه‌ها، به‌ویژه در مدل‌های چندجهانی فیزیکی، به چالشی چندلایه تبدیل شده است: از فرو کاهش معرفت‌شناختی گرفته تا تناقض‌های منطقی، فقدان منشأ علی مشترک، استقلال جهان‌ها و نقض زمان‌مندی کلاسیک. با وجود برخی تلاش‌ها برای حفظ علیت در سطح محلی، پرسش بنیادین درباره منشأ، انسجام و وحدت علی همچنان بی‌پاسخ مانده است.

بر این اساس، بازیابی انسجام مفهومی اصل علیت مستلزم بهره‌گیری از چارچوب‌های فلسفی متافیزیکی عمیق‌تر است؛ ازجمله تبیین‌های هستی‌شناختی در فلسفه اسلامی معاصر، به‌ویژه در تقریر آیت‌الله مصباح یزدی که علیت را نه صرفاً به مثابه رابطه‌ی مشروط یا آماری؛ بلکه به‌عنوان ضرورت عقلی در ساختار وجودی تلقی می‌کند.

تحلیل پاسخ نظریه استاد مصباح یزدی در برابر چالش‌های اصل علیت در نظریه‌های چندجهانی

نظریه‌های معاصر جهان‌های چندگانه، از خلأ کوانتومی و تورم آشوبناک گرفته تا مدل‌های همزادهای کوانتومی و چشم‌انداز ریسمان، مجموعاً در تبیین علی ساختار هستی دچار فرو کاهش، تعلیق یا تناقض شده‌اند. از انکار علیت به‌مثابه ضرورت متافیزیکی (کریپکی، پریست) تا حذف مکانیسم پیدایش (هاوکینگ و ملودینوف، گرین)، چالش‌های مفهومی و فیزیکی فراوانی علیه کلیت اصل علیت مطرح شده‌اند. نظریه استاد محمدتقی مصباح یزدی، با تکیه بر حکمت متعالیه و نوآوری معرفت‌شناختی، طرحی جایگزین در سطح هستی‌شناسی ارائه می‌کند که نه تنها این چالش‌ها را رد می‌کند؛ بلکه زمینه‌بازسازی علیت در سطوح منطقی، معرفتی و فیزیکی را مهیا می‌سازد که این بازسازی در چهار ساحت ارائه می‌شود:

1. علم حضوری و رد تقلیل‌گرایی معرفت‌شناختی: همان‌گونه که در مباحث پیشین ارائه شد، در نظریه‌های فلسفه تحلیلی و تجربه‌گرایانه، علیت معمولاً رابطه‌ای تجربی یا مشروط تلقی می‌شود، به‌ویژه نزد کریپکی که آن را وابسته به قوانین طبیعی هر جهان ممکن می‌داند. (Kripke, 1980: pp. 35–44) در برابر این دیدگاه، استاد مصباح علیت را از نوع قضایای تحلیلی فلسفی می‌داند که صدق آن حاصل «علم حضوری» نفس به رابطه وجودی علت و معلول است، نه صرفاً تطابق مفهومی یا تجربه بیرونی. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ ق: ۳۸۹؛ خان‌بیگی، ۱۴۰۲: ص ۱۶) در این تحلیل، نفس انسانی رابطه وابستگی وجودی را به‌شکل بی‌واسطه شهود می‌کند و از همین راه، ضرورت علیت را ادراک می‌نماید—حتی در جهان‌هایی با ساختار متفاوت.

2. ربط وجودی معلول و نفی پیدایش بی‌علت: نظریه‌های فیزیکی معاصر مانند خلأ کوانتومی و تورم ابدی، پیدایش جهان‌ها را بدون مکانیسم علی مشخص معرفی می‌کنند. (Greene, Hawking & Mlodinow, 2010: pp. 136–138) بدون مکانیسم علی، یعنی هستی آن به‌صورت ماهوی وابسته به علت است، نه صرفاً تابع رویدادهای خارجی. این وابستگی وجودی مانع از فرض پیدایش‌های تصادفی یا بی‌علت می‌شود، چراکه حتی تصور معلول بدون علت از نظر هستی‌شناختی محال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲: ص ۱۹۲).

3. نقد قاعده الواحد و تبیین صدور نظم‌های متنوع: چالش فقدان علت مشترک در مدل‌هایی مانند چشم‌انداز ریسمان و جهان‌های حبابی، بر اساس این پیش‌فرض استوار است که تنوع نظم‌ها نیاز به منشأهای مستقل دارد. (Susskind, 2005, pp. 147–150) استاد مصباح با تحلیل دقیق قاعده الواحد، نشان می‌دهد که اگر علت (واجب‌الوجود) در عین بساطت، واجد کمالات متنوع

باشد، صدور کثرات از آن نه تنها مجاز؛ بلکه ضروری است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ص ۲۷۲). بر این اساس، وحدت فاعلیت الهی می‌تواند تبیین‌گر ظهور جهان‌هایی با ساختارهای فیزیکی، بی‌نیاز از فرض استقلال علی یا چندگانگی فاعل متنوع باشد.

4. رد استقلال علی جهان‌های موازی و تبیین صدور مستقیم: در نظریه همزادهای کوانتومی و تفسیر اورت، جهان‌هایی با قوانین فیزیکی مشابه یا متفاوت، فاقد منشأ علی مشترک‌اند و هر شاخه واقعیت به‌طور مستقل وجود دارد. (Deutsch, 1997: p.113؛ Carroll, 2019: pp. 203–207) استاد مصباح در برابر این چالش، نه تنها صدور مستقیم را بدون واسطه عقل اول می‌پذیرد؛ بلکه ساختار معلول‌ها را به‌گونه‌ای تعریف می‌کند که هر نوع واقعیت ممکن، تابع فاعلیت واحد الهی باشد.

در این دیدگاه، استقلال علی جهان‌ها با پذیرش وجود رابط و غنای ذاتی واجب، رفع می‌شود؛ همه کثرات، نحوی از تجلی فاعل واحدند.

5. رهاورد بحث

1. تحقیق حاضر با تمرکز بر تحلیل اصل علیت در نظریه‌های جهان‌های ممکن، ناممکن و چندجهانی فیزیکی و تطبیق آن با دیدگاه فلسفه اسلامی معاصر، به‌ویژه در تقریر آیت‌الله مصباح یزدی، شکل گرفته است. هدف اصلی، بررسی ظرفیت تبیین‌های فلسفی متافیزیکی برای بازخوانی و رفع چالش‌های مفهومی، منطقی و هستی‌شناختی اصل علیت در بستر نظریات معاصر بوده است.

2. نظریه‌های مدرن، علیت را در سطوح مختلف دچار چالش کرده‌اند:

- منطقی و فلسفی: پذیرش تناقض علی (پریست)، وابستگی علی به منطق جهان (استالناکر)
 - هستی‌شناختی: پیدایش جهان‌ها بدون علت مشخص (ویلنکین، هاوکینگ)، نبود مکانیسم علی (تورم ابدی)
 - فیزیکی و ساختاری: استقلال جهان‌ها در نظریه‌های همزاد (دویچ)، تفاوت قوانین در جهان‌های موازی
 - معرفت‌شناختی: فرو کاهش علیت به تجربه مشروط و محلی (کرییکی)
 - این چالش‌ها کلیت و ضرورت اصل علیت را تضعیف کرده و موجب گسست علی در تفسیر کثرات هستی شده‌اند.
3. استاد مصباح با تکیه بر سه بنیان اصلی در فلسفه اسلامی معاصر، پاسخی جایگزین و ایجابی به این چالش‌ها ارائه می‌دهد:
- علم حضوری: علیت قضیه‌ای تحلیلی است که نفس انسانی به‌صورت شهود درونی وابستگی وجودی معلول به علت را درک می‌کند؛ نه از طریق تجربه یا تطابق زبانی.
 - وجود رابط معلول: هستی معلول، عین فقر وجودی و وابستگی به علت است؛ لذا پیدایش بدون علت یا فرو کاهش علیت به آماره‌های تجربی، از اساس فاقد تبیین هستی‌شناختی است.
 - صدور کثرات از فاعل بسیط: با نقد قاعده الواحد، نشان داده می‌شود که صدور نظم‌های متنوع از ذات الهی بسیط که واجد همه کمالات است؛ نه تنها ممکن بلکه ضروری است؛ بنابراین جهان‌های متعدد، مستقل نیستند؛ بلکه تجلیات گوناگون از فاعلیت واحدند.

4. بر اساس تحلیل تطبیقی انجام‌شده، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

- نظریه‌های چندجهانی با انواع چالش علی روبه‌رو هستند که از سطح تجربی تا هستی‌شناختی امتداد دارند.
- فلسفه اسلامی معاصر، با تکیه بر بدهت عقلی، علم حضوری و نظریه صدور، ظرفیت پاسخ‌گویی به این چالش‌ها را دارد.
- نظریه استاد مصباح یزدی نه فقط دفاع‌کننده علیت؛ بلکه بازسازنده مبنای آن در قالبی منسجم و غنی است.
- از این منظر، وحدت علی در میان کثرات هستی، با تفاوت‌های نظم فیزیکی، در پرتو فاعلیت واحد الهی قابل تبیین است.

جستار حاضر نشان می‌دهد که بازخوانی نظریه‌های مدرن در پرتو فلسفه اسلامی، زمینه تطبیق دو سویه و مؤثر میان متافیزیک سنتی و فیزیک نظری را فراهم می‌سازد.

منابع

1. بابایی، علی‌اکبر (۱۳۹۷). بررسی تحول مباحث تابعه علیت در حکمت متعالیه، فصلنامه حکمت اسلامی، شماره ۴۲.
2. حسن‌زاد یوسفی، امیر؛ حسینی، داوود، (1392). علم راه‌حلی برای چند مسئله در اولیات؛ نگاهی به نظریه محمدتقی مصباح یزدی، ذهن، شماره ۵۵.
3. خان بیگی، احمد، (۱۴۰۲). تأملی در تحلیل فلسفی علم حضوری نزد استاد مصباح، مطالعات معرفت‌شناسی اسلامی، دوره ۴، شماره ۲.
4. زاهدی، محمدصادق، (1384). آیا جهان‌های ممکن واقعیت دارند؟، پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، دانشگاه امام صادق (ع)، سال سوم، شماره 1.
5. سربخشی، محمد، (۱۴۰۲). علیت، معنا، ملاک و اقوال، نشریه معرفت فلسفی، شماره ۶۵.
6. صفرنیا، افشین، (1402). مقایسه نظریه مطابقت در دیدگاه علامه طباطبایی و آیت‌الله مصباح یزدی، فصلنامه معرفت، شماره ۴.
7. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۸۶). تفسیر المیزان، ج ۳. قم: دفتر نشر اسلامی.
8. _____، (۱۴۰۲ ق). رسائل و مقالات فلسفی، گردآوری و تحقیق: سید هادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
9. عزیزیان مصلح، میثم؛ مسعودی، جهانگیر؛ حسینی شاهرودی، سید مرتضی، (۱۳۹۵). بررسی نظریه ارجاع اولیات به علم حضوری، حکمت سینوی.
10. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۳). آموزش فلسفه، ج 1 و 2، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
11. _____، (۱۴۰۵ ق). فلسفه اخلاق قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
12. _____، (۱۳۹۳). نه‌ایه الحکمه (با تعلیقات) قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
13. معلمی، حسن، (۱۳۸۰)، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
14. صدرالدین شیرازی، محمد، (۱۳۵۳). الحکمه المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه، ج 7. تهران: انتشارات حکمت.
15. نورعلی‌زاده، فرشته و درویشی، زینب، (۱۴۰۲). مقایسه تطبیقی دیدگاه علامه طباطبایی و آیت‌الله مصباح یزدی در نظریه مطابقت، معرفت، دوره ۳۲، شماره ۴.

References

1. Birrell, N. D. & Davies, P. C. W. (1982). *Quantum Fields in Curved Space*. Cambridge University Press.
2. Carroll, S. (2010). *From Eternity to Here: The Quest for the Ultimate Theory of Time*. Dutton.
3. _____. (2019). *The Big Picture: On the Origins of Life, Meaning, and the Universe Itself*. Dutton.
4. Deutsch, D. (1997). *The Fabric of Reality: The Science of Parallel Universes*. Penguin Books.
5. DeWitt, B. (1970). "Quantum Mechanics and Reality". *Physics Today*, 23(9).
6. Everett III, H. (1975). "Relative State Formulation of Quantum Mechanics. *Reviews of Modern Physics*, 29(3).
7. Greene, B. (2011). *The Hidden Reality: Parallel Universes and the Deep Laws of the Cosmos*. Knopf.
8. Guth, A. H. (2007). "Eternal Inflation and its Implications. *Journal of Physics A: Mathematical and Theoretical*, 40(25).
9. Hawking, S. & Mlodinow, L. (2010). *The Grand Design*. Bantam Books.
10. Kripke, S. (1980). *Naming and Necessity*. Harvard University Press.
11. Leibniz, G. W. (1988). *Theodicy: Essays on the Goodness of God, the Freedom of Man, and the Origin of Evil*. Open Court.
12. Lewis, D. (1973). *Counterfactuals*. Harvard University Press.
13. Plantinga, A. (1974). *The Nature of Necessity*. Clarendon Press.
14. _____. (2011). *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*. Oxford University Press.
15. Priest, G. (1979). "The Logic of Paradox". *Journal of Philosophical Logic*, 8(1),
16. _____. (2006). *In Contradiction: A Study of the Trans consistent*. Oxford University Press.
17. Oxford University Press.
18. Rescher, N. (1999). *The Coherence Theory of Truth*. Routledge.
19. Stalnaker, R. (1984). *Inquiry*. MIT Press.
20. _____. (2001). *Descriptive and Normative Ethics*. Cambridge University Press.
21. _____. (2003). *Possible Worlds*. Oxford University Press.
22. Susskind, L. (2005). *The Cosmic Landscape: String Theory and the Illusion of Intelligent Design*. New York: Little, Brown & Company.
23. Tegmark, M. (2014). *Our Mathematical Universe: My Quest for the Ultimate Nature of Reality*. Knopf.
24. Vilenkin, A. (2006). *Many Worlds in One: The Search for Other Universes*. Hill and Wang.